

رهنمودهای

آیت الله

محمدتقی مصباح یزدی

در دیدار با نویسندگان مجله حوزه*



🕌: بسم الله الرحمن الرحيم. در ابتدا از این که پذیرفتید به خدمت تان برسیم و از رهنمودهای راه گشا و سازنده تان بهره ببریم. کمال تشکر را داریم.

همان گونه که در جریان هستیید و اطلاع دارید، مجله حوزه، نخستین نشریه ای است که پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در حوزه علمیه قم، به سال ۱۳۶۱، پایه عرصه مطبوعات گذاشت و با نشر پیاپی، دو دهه را پشت سر گذارده و اکنون دهه سوم خود را شروع کرده است.

مجله در دو دهه کار مطبوعاتی خود، تلاش ورزیده، زینت حوزه علمیه قم باشد و نام بلند و مقدس آن را با تمام وجود پاس بدارد و به گونه ای مشی کند که نه به این نام بلند و پیشینه و حال رخشان آن

* زمان دیدار ۱۰ اسفند ۱۳۸۳.

آسیبی برسد و نه از کنار کاستی‌ها بگذرد و آنها را نادیده انگارد و به بازگویی آنها نزد درمان‌گران و اصلاح‌گران تیزنگر و خبره، نپردازد که این را بی‌تعهدی و مسئولیت‌ناشناسی می‌دانست و انجام ندادن وظیفه و بر زمین گذاردن رسالتی که احساس می‌کرد.

و نیز شناساندن اسلام ناب را، با بهره‌گیری از اندیشه‌ها و دیدگاه‌های اسلام‌شناسان ناب‌اندیش و پژوهشگران همه‌سو‌نگر، سرلوحه کار خود قرار داد و در همین راستا، با خرافه‌ها و سخنان کوتاه و سخیف که به نام اسلام، نوشته و یا گفته می‌شد، به رویارویی برخاست و در این آوردگاه، به دفاع از کسانی قلم زد که شناساندن اسلام و مبارزه با خرافه‌ها و رویارویی با اسلام‌ستیزان را وجه همت خود قرار داده بودند که می‌توان بازتاب این کارکرد را در بسیاری از شماره‌ها دید.

افزون بر مقاله‌های عقیدتی، اخلاقی، تاریخی، کتاب‌شناسی و ... که حجم بالایی از شماره‌های نشر شده در این بیست سال را به خود ویژه ساخته، مجله، مصاحبه‌هایی دارد با شخصیت‌ها و علمای بزرگ، استادان دانشگاه و صاحب‌نظران.

این مصاحبه‌ها، از ویژگی‌های کم‌نظیری برخوردارند، هم از حیث شخصیتی که با او گفت‌وگو شده و هم از حیث نکته‌ها و جستارهایی که در این گفت‌وگوها بازتاب یافته و طرح شده است: پندها، اندرزها، جلوه‌هایی از زندگی طلاب، فضلا و علما در گذشته، طرح اسوه‌های ماندگار، ویژگیهای علمی، فقهی و اخلاقی فقیهان بزرگ، بیان تاریخ حوزه‌ها، روشنگری زوایای تاریک تاریخ معاصر و صدساله اخیر و فراز و فرودهای تاریخ تشیع و روحانیت پیشگام.

در برهه ای احساس کردیم بین نسل کنونی، بویژه طلاب و فضیله‌های جوان و حوزه‌های علمی، با علمای بزرگ شیعه گسست و گسلی پدید آمده که اگر این گسست و گسل به گونه‌ای ترمیم و پُر نشود و به هم نیاید روز به روز ژرف‌تر و گسترده‌تر خواهد شد و حوزه پیشینه درخشان خود را از یاد خواهد برد و طلاب و فضیله‌های جوان در گرداب بی‌هویتی گرفتار خواهند آمد و از تکامل و پیشرفت و عرصه‌داری باز خواهند ماند، زیرا بدون پشتوانه و پیشینه روشن و استوار، گشودن راه آینده و گام گذاردن در راه روشن ممکن نیست. از این روی، گردانندگان مجله، در گوناگون شماره‌ها، زوایای راه گشا، حرکت آفرین، سازنده و فضیلت‌گستر علما و شخصیت‌های بزرگ و تاریخ‌ساز را نمایانده، تا هم به گسترش دانش کمک کرده باشند و هم به نفوذ یافتن تقوای سازنده به جان شیفتگان راه و آیین حقیقت و هم زمینه‌سازی برای اصلاحاتی بنیادین در حوزه‌ها، برابر اسوه‌های ناب و درخشان که گذر و غبار زمان آنان را کهنه نمی‌کند و از سکه نمی‌اندازد.

اکنون و در آغاز دهه سوم کار مطبوعاتی خود، خدمت حضرت عالی رسیده ایم تا از اندیشه‌ها و تجربه‌ها تان بهره‌گیری و آنها را چراغ راه خود سازیم و رهنمودهای سازنده‌تان را ره‌توشه سفری که در پیش داریم.

استاد: بنده از این که سروران معظم، به ما افتخار دادند و به این مؤسسه مزین به نام حضرت امام، تشریف آوردند، تشکر می‌کنم.

همان‌طور که اشاره فرمودید، پس از انقلاب اسلامی، زمینه‌فعالیت‌های فرهنگی خوبی در حوزه علمیه قم به وجود آمد که از پیشگام‌ترین و مؤثرترین

آنها، مجله «حوزه» است که در همان آغاز، تأسیس شد و توانست در دوره‌ای بیش از بیست سال، به صورت آبرومندانه‌ای به کار خود ادامه بدهد. این برای حوزه، یکی از افتخارات به شمار می‌رود که در دوران نابسامانی کشور، توانست چنین افتخاری را کسب کند و برخلاف پاره‌ای از نشریات و مجلات که چندی نشر یافتند و سپس تعطیل شدند، به تعطیلی کشیده نشد. همین ادامه کار موفقیتی بزرگ برای دست‌اندرکاران مجله است.

از نقاط چشمگیر مجله حوزه، که بنده در مواقعی که فرصت داشتم از آنها استفاده می‌کردم، پرداختن به مسائل معنوی و اخلاقی است.

متأسفانه در حوزه‌های علمیه، با این که باید پا به پای مسائل علمی به اخلاق و معنویات پرداخته شود،^۱ به این مهم اهمیت داده نمی‌شود. اما مجله حوزه از همان آغاز تأسیس، به این امور اهتمام داشته است. و تلاش کرده چهره‌های اخلاقی و معنوی و آثاری از آنان را معرفی کند و دستورالعمل‌های معنوی و اخلاقی آنان را بیان و مقاله‌های متناسب با آن را چاپ کند.

نقطه دیگری که شایان ذکر است و برای بنده جالب بوده، ادبیات زیبا و روزپسند مجله حوزه است.

ما روحانیون، همیشه متهم بودیم به واپس ماندن از خیلی از قافله‌ها، از جمله ادبیات.^۲ نثر زیبا، شیوا و رسای بسیاری از مقاله‌های مجله حوزه، از مزایای این مجله است.

از نویسندگان محترم این گونه مقاله‌ها، بویژه از ویراستار آنها باید تشکر کرد. و بسیاری از جهات مثبت دیگر مجله که جای تشکر و قدردانی دارد.

البته کار انسان بدون عیب نیست. این اگر قاعده کلی باشد، مجله حوزه مستثنی نبوده و نیست. آن چه مهم است، انتقادپذیری است.^۳ عیب را باید پذیرفت. دست‌اندرکاران مجله، باید انتقادپذیر باشند. در صدد باشند که

ضعفهای کار خود را بشناسند و آنها را به بهترین وجه برطرف کنند. گه گاهی نقاط ضعفی وجود داشته است که چون در پی عیبجویی نبوده‌ام، یا به خاطر فراموشی، اکنون در خاطر من نیست. البته پیش‌تر آنها به عهده نویسنده بوده است، نه از طرف هیأت تحریریه. خلاف انتظاری نبوده که از آقایان اعضای هیأت تحریریه، سرزده باشد، یا از بزرگان و شخصیت‌های حوزه.

شاید دست‌اندرکاران مجله، از روی سعه صدر و برابر اصل آزادی قلم، خواسته‌اند نشان دهند که در برخورد با مخالفان و دیدگاه‌های مخالف، باز برخورد می‌کنند، نه بسته و خشک. اگر کسی نظری داشته باشد، گرچه مخالف، آن را بازتاب می‌دهند. ممکن است کسانی هم که به انتقاد از مجله حوزه و خرده‌گیری از آن پرداخته‌اند، روی چنین اتفاق‌هایی بوده که افتاده است.

این جانب، به عنوان طلبه‌ای که از این چنین نشریه‌هایی می‌توانم استفاده کنم، نکته‌هایی را یادآور می‌شوم:

۱. با توجه به این که مجله حوزه، به حوزه و کل روحانیت، بویژه روحانیت انقلابی و یاران حضرت امام، رضوان‌الله‌تعالی‌علیه، منتسب است، باید از صلابت خاصی برخوردار باشد که هرچه بیش‌تر، آبروی روحانیت حفظ بشود. البته اعتراف می‌کنم و از ظواهر امر بر می‌آید که دست‌اندرکاران مجله، اهتمام به این مسأله داشته‌اند. ولی خوب، یادآوری و تذکر این مطلب، که از مطالب اساسی است، امری است لازم و انتظار می‌رود تنها مجله ثابت حوزه، به آن اهتمام بورزد.

۲. از مجله حوزه انتظار می‌رود که بیش از هر نشریه‌ای، روی اتقان مطالب توجه خاص داشته باشد.

۳. از لحاظ حقیقت‌جویی، بی‌طرفی و چیزهایی از این قبیل، ممتاز باشد.

۴. اگر بناست مجله روی مطلبی تأکید داشته باشد، به نظر من یکی



از رسالت‌های عزیزانی که به این کار فرهنگی همت گمارده‌اند و برای انجام آن آستین بالا زده‌اند، اهتمام به مسائل اخلاقی و معنوی است. چون با پیشرفت تمدن و تکنولوژی، و ظهور مذہب‌های گوناگون و رنگارنگ در دنیا، اهتمام به معنویات، باید پا به پای آنها یا بیش‌تر باشد، تا تعادل برقرار شود. و این که روز به روز فضائل مادی بیش‌تر جلوه کنند و ما را، خواه ناخواه تحت تأثیر قرار دهند، ولی در مقابل هیچ تلاشی برای گسترش بُعد اخلاقی و معنوی نباشد، وضع مطلوبی نخواهد بود.^۴ از این روی، جا دارد مجله حوزه، قدمی در راه تعالی عملی و اخلاقی طلاب و فضلا و کسانی که از این مجله استفاده می‌کنند بردارد. این را یکی از رسالت‌های خود بدانند و از فرصت‌های فراهم شده، برای گسترش اخلاق و تعالی اخلاقی افراد، بیش‌ترین بهره را ببرند.

گاهی در حوزه علمیه به اسم درس اخلاق، بحث‌هایی مطرح می‌شود و جلساتی برگزار می‌گردد، ولی می‌دانید که به هیچ وجه اینها با نیازهای حوزه، تکافو ندارد. یک وقتی که کل جمعیت حوزه، در اوج خودش، در زمان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری، حدود ۷۰۰ نفر بوده است، شخصیت‌های برجسته‌ای مانند مرحوم شاه‌آبادی، مرحوم میرزا جواد آقای تبریزی، مرحوم امیرزا ابوالقاسم قمی، درس اخلاق می‌گفتند. بعدها امام این راه را ادامه می‌دهد. درس‌های اخلاقی امام در مدرسه فیضیه، چنان بوده که بعضی از بازاریها می‌گفتند: ما شاهد بودیم که کسانی در پای این درس غش می‌کردند. اینها بازاری بودند و چنین حالت‌هایی پیدا می‌کردند. با این که آنقدرها عمیق مطالبی را که امام ارائه می‌داد، درک نمی‌کردند.

شخصی برای من نقل می‌کرد - حالا نمی‌دانم درست هست، یا نه - کسانی در پای این درس، از بس که گریه می‌کردند، از هوش می‌رفتند. در حوزه ۷۰۰-۸۰۰ نفری، چنین اساتید برجسته‌ای وجود داشته که

کلام شان اثر عمیقی روی شرکت کنندگان در جلسه درس می گذاشته است. حالا اگر تخمینی بگوییم، شمار طلاب حوزه صد برابر شده است. تقریباً هفتاد هزار به بالا. با این حال، همان شمار افرادی که درسهای اخلاقی را ارائه می کردند، وجود ندارند. حتی یک نفر از آن سنخ عالمان اخلاق هم، کرسی تدریس اخلاق ندارد. به جای این که نسبت به جمعیت طلاب، در حال حاضر، صد نفر عالم اخلاقی داشته باشیم، یک نفر هم نداریم. اگر آن زمان ۷ نفر عالم و معلم اخلاق، برای ۷۰۰ طلبه وجود داشته، حالا باید صد نفر معلم اخلاق وجود داشته باشد که متأسفانه یک نفر هم وجود ندارد. این کمبود و نقیصه را باید به گونه ای برطرف کرد و از راه های دیگر، مانند دستورالعمل و مقاله، مسائل معنوی و اخلاقی را در حوزه های علمیه رواج داد. باید از هر وسیله ای استفاده کرد و نگذاشت طلاب و فضلا از مسائل اخلاقی و معنوی محروم شوند. انسان وقتی احساس نیاز می کند، باید از هر وسیله ای بهره ببرد.

البته راه های بهتری هم باید اندیشید و کارهای اساسی تری هم باید انجام داد و این چیزی نیست که از کنار آن گذشت. اینها اساس کار روحانیت است. به هر حال باید اهتمام بیش تری به مسائل اخلاقی شود و باروشهای گوناگون، نقیصه کمبود استاد اخلاق در حوزه های علمیه جبران بشود، از جمله:

الف. شناساندن بزرگان و عالمان اسوه و بیان زوایای زندگی آنان و نقل و ارائه فرازهایی از سخنان شان و معرفی آثارشان، با تحلیل و بررسی.

ب. طرح یک سلسله مسائل اخلاقی، به صورت منظم و حساب شده و تعیین سرفصلها. و سپس در هر شماره، یکی، یا دو تا مقاله براساس طرح کلی و سرفصلهای تعیین شده به قلم نویسندگان برجسته چاپ و ارائه شود و در آخر، همان مقاله به صورت کتاب، با تیراژ زیاد چاپ و در دسترس علاقه مندان قرار بگیرد.

ج. مصاحبه با شخصیت‌های بزرگ اخلاقی و استفاده از تجربیات و محفوظات آنان. گاهی یک داستان اخلاقی را که بزرگی نقل می‌کند، از خیلی کتابها و نوشته‌ها، می‌تواند اثرگذارتر باشد. زیرا نقل آنان از سرِ اخلاص است و یک نورانیتی در آن هست که سبب اثر عمیق در افراد می‌شود.

۵. یک بخشی اگر صلاح بدانید باید باز بشود برای بررسی مسائل حوزه و روحانیت.

در این بخش، ضعفها و قوتها، نقاط مثبت و منفی در یک چهارچوب خاص بیان شود. از صاحب نظران و اهل اطلاع برای نوشتن مقاله‌ای درباره ضعفها و قوت‌های حوزه‌های علمیه دعوت شود و این نویسندگان به طور دقیق به بررسی مسائل حوزه و روحانیت بپردازند. البته طرح سوژه‌ها باید به گونه‌ای باشد که بهانه به دشمن ندهد، بلکه مؤدبانه و در لفافه مطرح شوند.

۶. بهره‌گیری از اندیشه و فکر جوانان برای اصلاح حوزه‌های علمیه. گاه، جوانان، نکته‌هایی را در می‌یابند و به روشنی متوجه می‌شوند و ضعفهایی را در کار حوزه‌ها می‌بینند که ما پیرمردها به آنها توجه نداریم.

جوانان ما از عقل و فکر بالایی برخوردارند. در سایه انقلاب و جریانهای پس از انقلاب و فراز و نشیبها، فکرها و عقلها، بسیار رشد کرده است. چه بسا شما اگر در مجله حوزه بخشی را برای انتقادات و پیشنهادها اینان برای اصلاح حوزه بگشایید، هم انتقادات و هم پیشنهادها سازنده و راهگشا داشته باشند.

فکر می‌کنم اگر چنین بخشی برای پیشنهادها و انتقادات جوانان خوش فکر در مجله باز شود، و انتقادات آنان به صورت رقیق، ملایم و محترمانه ارائه شود و پیشنهادها آنان طرح گردد، این، هم باعث امیدواری جوانان می‌شود که جایی برای طرح دیدگاه‌های خود دارند و می‌توانند به

آسانی افکار خود را بیان کنند، هم حوزه‌ها از این گنجینه بزرگ بهره‌مند می‌شوند و هم پیوند عمیقی بین جوانان و روحانیت برقرار می‌گردد. بله، وقتی جوانان ببینند در مجله آبرومند حوزوی می‌توانند دیدگاه‌های خود را مطرح کنند، جوابی بشنوند، در آنان اثر بسیار خوب و سازنده خواهد داشت؛ بویژه اگر با تشویق و گاه جایزه‌ای برای بهترین پیشنهادها همراه باشد. مجله حوزه، الحمدلله بسته نبوده، ولی تا آنجایی که من مطالعه کرده‌ام و اکنون در ذهنم هست، یاد نمی‌آید، در این جهت کاری در مجله انجام گرفته باشد.

۷. در مجله بخشی را می‌توانید باز کنید، برای بیان قوت‌های حوزه‌های علمیه. در این بخش، از سوی نویسندگان آگاه و آشنای به مسائل آموزشی، مقایسه‌ای صورت بگیرد بین حوزه‌های علمیه و دیگر نظامها و مرکزهای آموزشی، تا روشن شود که نظام آموزشی حوزه از قوت‌هایی برخوردار است که دیگر نظامهای آموزشی از آن بی‌بهره‌اند.

۸. بیش‌تر خوانندگان نشریه حوزه، طلاب جوان هستند. اینان کسانی‌اند که ۴-۵ سالی است به حوزه آمده و سطح یک را به پایان رسانده‌اند و اکنون علاقه‌مندند، مجله بخوانند. مجله باید برای آگاه‌اندن اینان از انقلاب، بینات و محکّمات آن تدبیری بیندیشد. بسیاری از اینان، درباره انقلاب و بینات و محکّمات آن چیزی نمی‌دانند و آگاهی ندارند. آگاه‌ترین آنان کسانی‌اند که از پدر، مادر و نزدیکان و آشنایان‌شان درباره انقلاب چیزهایی شنیده‌اند.

این آگاهی نسل نوحاسته و جوان از انقلاب، خطری است، نه تنها برای حوزه و روحانیت که برای نسل آینده کشور.

این ناهنجاریها و نابسامانیهایی که در جوانان دیده می‌شود، بخشی از آن به دلیل این است که در اصل نمی‌دانند انقلاب چگونه و با چه ایشارگریها و

تلاشهایی به وجود آمده است. اینان یک باره خودشان را در فضایی دیده‌اند که کمبودها را می‌بینند و از جلوه‌ها و نکته‌های مثبت بی‌خبرند و نمی‌دانند کشور در کجا بوده و انقلاب اسلامی آن را به کجا رسانده و چه کرده و چه چیزهایی را به ارمغان آورده است و اگر انقلاب صورت نمی‌گرفت، اکنون کشور ما چه وضعیتی داشت.

اگر به جوانان آگاهی داده نشود و گذشته و حال، بدرستی برای آنان روشن نگردد، انتظارات شان روز به روز بیش‌تر می‌شود و با اثرگذاری فرهنگ غربی، که موجش کشور ما را گرفته، روی این گروه از جوانان، ما در آینده با یک مشت آدم خودخواه، مغرور، خودپسند و طلبکار رو به رو خواهیم شد. و چه بسا، فرزندان خودمان هم گرفتار این موج بشوند، اگر آگاهی لازم را از انقلاب اسلامی نداشته باشند. این بلای بزرگی است.

برای آشنا کردن جوانان با بینات و محکمات انقلاب و اثری که در جامعه اسلامی ایران و دیگر جامعه‌ها گذاشته است، باید راه‌هایی پیموده شود و مجله حوزه پیماید:

الف. باید فرض کند با نسلی طرف است و مخاطبان آن نسلی هستند که از انقلاب اسلامی هیچ چیز نمی‌دانند و از چند و چون آن آگاهی ندارند.

ما چون خودمان در آن روزهای انقلاب بوده‌ایم، فکر می‌کنیم که بسیاری از رویدادها و علتها و سببهای انقلاب، همان‌گونه که برای خودمان روشن است و زوایای آن را می‌دانیم، برای نسل جوان هم روشن است و نیازی به گفتن ندارد، در حالی که این طور نیست. بسیاری از امور پیش‌پا افتاده را جوانان ما نمی‌دانند:

- این که انقلاب چرا و چگونه پدید آمد؟

- نقطه آغاز آن چه بود؟

- چه دگرگونی‌هایی پیدا کرده است؟

- چه پیچ و خمهایی را پیموده است؟

- چه زیر و زبرهایی داشته است.

اکنون در دهه سوم انقلاب اسلامی هستیم و شاهد خیلی چیزها. از خیلی از کسان، انتظارهایی داشتیم، متأسفانه برآورده نشد. ای کاش فقط این انتظارها برآورده نمی شد، چه چوبهایی که از آنان خوردیم و چه خنجرهایی که از پشت زدند. البته نمی گویم خیلی آشکار و عینی به آنها پرداخته شود، نه، در حدی که نسل جوان آگاه شود و بداند در مسیر انقلاب اسلامی، با چه مسائلی رو به رو بوده ایم.

ب. مجله حوزه باید به آسیب شناسی انقلاب اسلامی برای جوانان و طلاب جوان پردازد و این که چه ضعفها و نقصهایی پدید آمده است. ضعفها و کاستیها شناخته بشوند و از آنها عبرت گرفته شود، تا تکرار نشوند.

ج. در کار شما باید تاریخ انقلاب جایگاه خاصی داشته باشد و بهای لازم در بررسیها و پژوهشها و مقاله هایی که ارائه می دهید، به آن داده شود.

د. از جمله کارهایی که خوب است مجله حوزه انجام بدهد تا زوایای انقلاب اسلامی و عمق آن روشن شود، بیان امتیازهای روحانیت شیعه بر علمای دیگر فرقه های اسلامی است که در واقع، نشأت می گیرد از فرقی که در نگاه و طرز تفکر شیعه در برابر دیگر فرقه های اسلامی وجود دارد. یکی از ویژگیهای برجسته مکتب تشیع، ظلم ستیزی است. پیروان این مکتب، باید در برابر ستم بایستند و در طول تاریخ چنین بوده است. مجله حوزه باید روی این ویژگی، بیش تر تکیه کند.

۹. شناسایی شبهه ها و دادن پاسخهای علمی و دقیق به آنها. یک سری شبهه ها به درون اذهان جوانان، نه تنها جوانان دانشگاهی و به دور از حوزه، که در اذهان جوانان و طلاب جوان حوزوی نیز رسوخ کرده است و باید

چاره‌ای اندیشید و بحثهایی را مطرح کرد و شبهه‌ها را به نحو احسن زدود. حال شاید باشند کسانی که بگویند: کسانی توطئه کرده و از روی عمد، این شبهه‌ها و اندیشه‌های نادرست و شبهه‌انگیز را وارد حوزه کرده و بین طلاب جوان رواج داده‌اند و کمابیش به موفقیتهایی هم دست یافته‌اند. به هر حال، گذشته‌ها گذشته است و اکنون با خلأ فکری روبه‌رو هستیم که از یک سوی، در زمینه مسائل اعتقادی و از یک سوی، در زمینه مسائل سیاسی است. اگر صلاح بدانید، در مجله، بخشی را به این مسأله اختصاص بدهید، با این عنوان کلی: بررسی نیازهای فکری طلاب. من روی عنوان خیلی تأکید ندارم، فقط عرض بنده این است که عنوان، کلی باشد. پاره‌ای از این شبهه‌ها، بیش از آن چه فکر می‌کنیم جدی است. گاه، شبهه‌هایی را کسی در جایی مطرح کرده، و خودش هم شاید نمی‌دانسته که بعدها این شبهه‌ها و مطالبی را که مطرح کرده، منشأ یک سری انحرافها و کژرویهای گسترده‌ای می‌شود.

پیش خودم فکر می‌کردم، کسانی که در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند برای تعیین جانشین پیامبر (ص) خودشان نمی‌فهمیدند که چه کار می‌کنند. فکر می‌کردند یک مسأله ساده و قابل حلی است. یکی از دنیا رفته و سعی می‌کنیم گروه ما، دسته و باند ما، جلو باشد. انگیزه‌ای که کمابیش در هر گروهی وجود دارد.

البته، زمینه‌ای فراهم می‌شود که دسته‌ای جلو بیفتد. هر گروهی می‌خواهد از این فرصت استفاده کند.

گروه تشکیل دهندگان اجتماع سقیفه می‌گفتند فرصتی است بیاییم ریاست کنیم. نمی‌دانستند چه تخمی می‌کارند. فرمایش حضرت زهرا، سلام الله علیهاست.

نمی دانستند این گردهمایی آنان چه آثار و پیامدهایی به بار می آورد و میلیونها انسان را در طول تاریخ بدبخت می کند.^۵ اینها مایه عبرت است.

در یک اشل محدودتری، ممکن است نویسنده ای به زوایا و پیامدهای مطلبی که می نویسد توجه نداشته باشد. بگویند حالا یک چیزی می نویسیم و یا می گوئیم. دل خوش است به این که جوانان برایش کف می زنند. فکر می کند مطلب ساده ای را نوشته، یا گفته است، متوجه پیامدهایی که نوشته و گفته اش دارد، نیست.

البته بعضی از اینان، اطمینان دارم که، می دانند چه کار می کنند. اما بعضی ها خیر، نمی دانند چه کار می کنند و حرف و سخن آنان چه پیامدهایی دارد. یک چیزی به ذهن می رسد، برای خوشامد جوانان، گرد آمدن افراد در پیرامون شان، بر زبان جاری می کنند و دقت نمی کنند، و نمی فهمند سخن آنان چه خطری دارد و چه آسیب بزرگی می زند.

بالاخره، ما وظیفه داریم، با سعی و کوشش، از هر فرصتی استفاده کنیم در اصلاح حوزه ها. نمی گوئیم با نوشتن چند مقاله و اختصاص چند صفحه در مجله حوزه به این امر، مشکلات و گرفتاریها حل می شود. آن مرغی که برای خاموش کردن آتش ابراهیم، آب می آورد، به اندازه منقار خودش می آورد. ما و شما هم به اندازه توان خودمان وظیفه داریم و از ما انتظار می رود. اگر کار با اخلاص انجام بگیرد و پی گیری شود، برکت پیدا می کند و گسترش می یابد.

اینها چیزهایی بود که به نظرم آمد. عذرخواهی می کنم به توضیح واضحات و دعا می کنم برای اصلاح امور همگان.

یادداشتها:

۱. معنویت، نیاز انسان است. این باران، همیشه باید بر قلب او بیارد.

معنویت، در رواق رواق شبستان زندگی، همه گاه باید پرتو افشان باشد، تا شب بر زوایای آن چنگ نیفکند. شب بدون صبح صادق معنویت، پایان نمی پذیرد. انسان اگر بر آن است در شب نماند و کاروان زندگی خود را از دل دیجور و سیاه آن بگذراند باید همیشه و همه گاه، چشم به سپیده معنویت داشته باشد.

انسان در هاله‌ای از معنویت است که زیبا و باشکوه جلوه می‌کند و از باتلاق زندگی بهیمی وامی‌رهد و به صحن و سرای زندگی انسانی و زندگی آکنده از نور گام می‌گذارد. تنها با براق معنویت است که می‌توان در برابر صف به هم فشرده لشکر جهل به جولان برخاست و دل آن را شکافت و به سرزمین روشنایی و دانایی وارد شد و رایت ارزشهای ناب را افراشت.

معنویت، رستاخیز آفرین است. بذر آن در هر دلی افشانده شود، آرام و قرار را از آن می‌گیرد، تاریکی و سکون را بر نمی‌تابد و به سوی روشنایی به حرکت درمی‌آید و هامون به هامون، کران تا به کران، کوی به کوی، منزل به منزل را درمی‌نوردد، تا به کوی جانان رسد.

عشق به معنویت، حرکت می‌آفریند، انسان را به تکاپو وامی‌دارد و حرکت از کوی به کوی دیگر، از کانونی به کانون گرم‌تر و روشن‌تر و از روشنایی به روشنایی پر درخشش‌تر.

کاروان انسانیت از گردنه‌های سخن‌گذر، صحرای پر خوف و خطر، دره‌های هول‌انگیز و طوفانهای بنیان‌برافکن، معنویت گرایان گذر داده و به سرمنزل مقصود رسانده‌اند.

از فراخنای گیتی، از آغاز تاکنون، از آن روزگاری که تاریخ بشر، نگاشته شده و از آن چه که از زبان بلند و آبشارگون وحی، دریافت می شود، هر کجا و هر زمان، حرکتی انسانی شکل گرفته و تمدنی بزرگ به این نام و نشان شالوده اش ریخته شده، در رأس هرم رهبری آن معنویت گرایان بوده اند و پی، بنیاد و بنیاد آن به دست توانای مردان عرصه معنی گذارده شده است.

از این روی، بر منادیان حق و حقیقت، بایسته است که روزان و شبان، به تلاش برخیزند و ارزشهای الهی را بگسترانند و مشعل معنویت را در جانها بیفزوزند و برنتابند که جانی تاریک باشد و بی بهره از مشعل پرتوافشان معنویت.

جامعه تاریک، از جانهای تاریک بی فروغ معنویت سرچشمه می گیرد و جامعه روشن و پر درخشش و رخشان از جانهای روشن و آکنده به نور معنویت.

پس اگر برآنیم جامعه روشن داشته باشیم، باید به پا خیزیم چون طیبی دوار، بر بام هر جانی، مشعل جانان برافروزیم و بیش از هر علمی، علم اخلاق بیاموزیم و بیاموزانیم که لازم و بایسته ترین دانشهاست. زیرا گام اول و بنیادین در اصلاح اخلاق، شناخت صفات حمیده و ذمیه و بازشناسی فضیلتها از رذیلتهاست؛ چه آن که فضیلتها را از رذیلتها باز نمی شناسد، نمی تواند به زیباییهای اخلاقی گرایش یابد و از زشتیها و سیئات اخلاقی پرهیزد.

امام موسی بن جعفر (ع) می فرماید:

«الزَّمُ الْعِلْمُ لَكَ مَادَلَّكَ عَلَى صَلَاحِ قَلْبِكَ وَأَظْهَرَ لَكَ فُسَادَهُ.»

دانشی که یادگیری آن، بیش از هر دانش دیگر، بر تو لازم است،

آن دانشی است که تو را به خیر و صلاح قلبت، راه بنماید و فساد آن را بر تو آشکار سازد.

۲. هر مکتب و آیینی برای ماندگاری، اوج گیری، رشد، گسترش و نفوذ در دلها، به عنصر ادبیات نیاز دارد و بدون این عنصر حیاتی، که باید در رگهای آن جریان داشته باشد، نمی تواند پیوید، بماند و در دلها راه یابد.

اسلام، از این عنصر، به حد کمال بهره برد و با ادبیات نیرومند، پر درخشش، شگفت انگیز، فوج فوج انسانها را به گرد آفتاب وجود خود به گردش درآورد. والا گهری را به منبر ابلاغ دین فراز برد که بلیغ ترین و شیوا سخن ترین انسان زمانه و روزگار خویش بود.

افزون بر این توانایی و جاذبه آفرینی که محمد (ص) داشت و واژگان بسان دراز زبان مبارکش به دشت سینه ها فرو می بارید، آسمان سینه اش را به آیه های قرآنی و سخنان و حیانی، شهاب باران کرد و این شهاب باران آسمان سینه او، که گه گاه در کوچه های سیاه گرفته و غبارآلود مکه روی می داد، صحنه ای بس شگفت انگیز و تماشایی پدید می آورد و چنان پرجذبه و شهابیهایی که به شکل کلمه و جمله فرود می آمدند، از نظر ادبی و بلاغی، در اوج بودند که هیچ کس یارای آن نداشت از آن چشم پیوشد و بگذرد.

واژگان، چنان دل نشین و گوش نواز و جمله ها چنان خوش تراش و خوش ترنم بودند، اثرگذار و غوغا آفرین که کسان از یاد می بردند به دنبال چه کاری بوده، به کدام سوی حرکت می کرده و چه هنگام پای سخنان محمد (ص) به گوش ایستاده اند و از این آبشار بلند جام جان شان را لبالب می سازند.

مردم آن روزگار سرزمین عربستان، بویژه مکه، به ادبیات و سخنان شیوا و بلیغ، سخت علاقه مند و آشنا بودند و در بازار عکاظ، انجمن شاعران، به سرپرستی نابغه ذبیانی، گرد می آمدند، تا تازه ترین سروده های شاعران بنام را بشنوند. اما سخنان قرآنی و وحیانی محمد (ص) از چنان بلاغت، رسایی، شیوایی و اوج ادبی برخوردار بود و آرامشی به جان آنان فرو می ریخت که سروده هیچ شاعری این چنین نبود مردمان آن سرزمین را این گونه و این سان، به سوی خود نمی کشید و جاذبه ای برای آنان نداشت و نمی آفرید. غوغا و هنگامه، نه در انجمن شاعران بازار عکاظ، که در کوی کوی و کوچه و کوچه مکه و در مسجد الحرام بود. سخن شیوا، رسا و بلیغ را، هر کس می خواست بشنود و به جام جان اش فرو بریزد، باید در پرتو آفتاب جمال محمد (ص) گام برمی داشت که سخن در جاهای دیگر، شیوایی، رسایی، جاذبه و اثرگذاری خود را از دست داده بود. انجمن شعرای بازار عکاظ، دیگر رونقی نداشت و سروده های شاعران جاهلی، حتی بنام ترین و شیوا سخن ترین آنان، شوری نمی انگیخت و بلاغت آنها در برابر بلاغت قرآن و سخنان پیامبر، رنگ باخته بود.

از بیات قرآن، ادبیات جاهلی را درهم کوبید و دشمن جاهلی را در جبهه فرهنگی زمین گیر کرد و از آن برهه که دشمن در جبهه فرهنگی حرفی برای گفتن نداشت و تومار ادبی اش که انگیزاننده بود و آن را سر پا نگه می داشت درهم پیچیده شد، ناگزیر به عقب نشینی گردید و ساحت سینه ها را به بلاغت و ادبیات ناب قرآن واگذارد، تا برانگیزاند و معانی و معارف ژرف را در حبابهای

رخشان به سینه‌ها فرو ریزاند. این ادبیات آینه‌ای است که در آن نور و تاریکی
قرآن، از جنبه‌های گوناگون معجزه است، برانگیزاننده و شورانگیز
و دگرگون‌آفرین؛ اما بی‌گمان جنبه ادبی و بلاغی آن، بویژه در
دوران مکه، بیش‌ترین نقش را در گرایش مردم به اسلام داشته
است. و پیامبر در تمامی آنات رهبری و هدایت‌گری از این ویژگی
بهره می‌برد. هم خود فصیح و ادیبانه سخن می‌گفت و هم کسانی را
که در دفاع از اسلام، از ادبیات بهره می‌بردند، می‌ستود و آنان را
گرامی می‌داشت. این روش را علی بن ابی طالب، فاطمه و ائمه
اطهار(ع) یکی پس از دیگری، پی گرفتند و اسلام و معارف ناب آن
را در قالب زیبا و جذاب ادبیات عصر خود عرضه کردند و سبب
ماندگاری و دامن‌گستری روزافزون آن شدند. در ادبیات اسلامی
روشن است در هر زمان و برهه‌ای، از این قله‌های سر به آسمان سوده
ادبی: قرآن، سخنان پیامبر گرامی اسلام(ص)، نهج البلاغه و سخنان
ائمه اطهار، کسانی می‌توانستند سخن بگویند و زوایای آنها را به
درستی بنمایانند و به ژرفای جمله‌ها و واژه‌های آنها راه یابند که در قله
ادبی زمان خود جای داشتند و روح ادبی زمان را می‌شناختند.
بدون شناخت روح ادبی زمان و روح ادبی زمانی که آبشار قرآن، بر
سینه پیامبر گرامی اسلام(ص) جاری شد، نمی‌توان به بیان، تفسیر
و نفوذ دادن آن به کالبد جامعه و روح و روان مردم پرداخت.
با نگاهی به گذشته می‌بینیم کسانی شکوه‌مندانه رأیت دین را در زمان و
دوران خود برافراشته‌اند که در ادبیات سرآمد بوده‌اند. یعنی هم با
ادبیات قرآنی آشنایی ژرف داشته‌اند و هم با ادبیات سرزمین خود که بنا

بوده قرآن در قاب آن به نمایش گذاشته شود.

از باب نمونه، در بین فارسی‌زبانان، از گذشته‌های دور تا کنون، در برهه‌های گوناگون، کسانی توانسته‌اند نقش بیافرینند و مردمان را به چشمه ساران قرآن بازگشت دهند و جام جان‌شان را از روح و مفاهیم قرآن لبالب سازند که افزون بر آشنایی عمیق به ادبیات قرآنی، ادبیات فارسی را دقیق می‌دانسته و می‌توانسته‌اند استادانه از آن در راه نشر معارف قرآنی و دینی بهره ببرند و بدان وسیله، چشمه‌هایی از قرآن را در دل مردمان خود بجوشانند و سینه‌هایی را به نور آن بگشایند.

مشعل این نهضت، بیش از هر زمانی، امروز باید فروخته باشد و دل تاریکی‌های را بشکافد و حوزه‌های علمیه، با توجه به رسالتی که در احیای دین و نشر معارف دینی دارند، به ادبیات اسلامی اهمیت ویژه بدهند و به احیای آن در زبان عربی و فارسی همت گمارند و طالب علمان را هم با متون دینی، و هم با زبان نوین عربی و فارسی آشنا کنند، تا در پرتو این آشنایی، موجی از بیداری جامعه‌های اسلامی را فرا بگیرد. چون حوزه‌های علمیه، با تلاش طالب علمان جوان و آگاه به فنون ادبی است که می‌توانند پیام دین و تشیع و تفسیری که شیعه از اسلام ناب ارائه می‌دهد، به گوش جان مسلمانان و جهانیان برسانند.

ادبیات، نماد فرهنگ و تمدن جامعه بشری است. از این روی، علمای بزرگ اسلامی که به ادبیات می‌پرداختند، نه برای سرگرمی و تفنن که برای دماندن روح تمدن و فرهنگ ساز قرآن به کالبد جامعه بشری بود.

علمای بزرگ و آگاه به اثرگذاری ادبیات در فرهنگ و تمدن و تعالی جامعه، انجمنها و حلقه‌های ادبی تشکیل می‌دادند، تا جامعه اسلامی همیشه شاداب بماند و با برداشتهای زیبا و جذاب از قرآن، آموزه‌ها و معارف اسلامی و سخنان پیامبر (ص) و ائمه اطهار، راه کمال را پیماید.

سید مرتضی در نیمه اول سده پنجم هجری، خود مجالس ادبی و نقد شعر داشت. *الغرر والدرر*، معروف به امالی سید مرتضی، که یکی از بهترین کتابهای ادبی به شمار می‌آید، دستاورد همین انجمن ادبی است.

و ...

کاش امروز نیز انجمنهای ادبی برگزار می‌شد و طالب علمان در انجمنهای ادبی عربی و فارسی، با نقش ادبیات در جهان امروز آشنا می‌شدند و به کاستیها و افت ادبی حوزه‌ها، به روشنی و به درستی پی می‌بردند و درمی‌یافتند در روزگاران پیش، ادبیات در حوزه‌ها چه پایه و ارجی داشته و اکنون چه پایه و ارجی دارد. دانشی که می‌بایست در متن قرار بگیرد، به حاشیه رانده شده و عمر کمی در آن صرف می‌شود و طالب علم، خیلی زود از آن می‌گذرد. در حالی اگر به گونه جدی در آن وقت بگذارد و سالیانی از عمر خود را برای آشنایی همه‌سویه و ژرف، به تحصیل، مطالعه و پژوهش ادبیات قرآنی و فارسی پردازد، نتیجه بسیار خوبی در دوران بعد خواهد گرفت.

بر طالب علمان و روحانیان لازم است که در هر دو زبان: عربی و فارسی پیشتاز و پیشاهنگ باشند. برای فهم و درک قرآن و سخنان

پیامبر (ص) و ائمه عربی بیاموزند و برای رساندن لبّ و لباب این پیام به قوم خود، فارسی بیاموزند. بله، بیاموزند و به آن چه می دانند و به اصطلاح زبان مادری است، بسنده نکنند. نپندارند چون به فارسی حرف می زنند و نیازهای روزمره خود را برآورده می سازند، نیازی به آموختن ندارند و می توانند مقاله و کتاب بنویسند و منبر بروند و به نشر و تبلیغ معارف اسلامی به زبان قوم خود پردازند. در حالی که این پنداری بیش نیست. بی گمان اگر بر این خیال خام و پندار پافشاری شود و افرادی ناآشنای به زبان قوم خود و دگرگونی‌هایی روی داده در زبان، دست به کار فرهنگی بزنند، جاذبه فرهنگ اسلامی را، تباہ خواهند ساخت.

۳. در روزگاران پیش، دادوستدها با نقره سکه زده شده انجام می گرفت. مدار دادوستدها بده بستانها، مسکوک نقره بود. در این بین، کسانی دست به کار می شدند و دست به خیانت می آوردند و سرب را به گونه پول رایج، سکه می زدند و با پولهای رایج و نقره‌های سکه شده درمی آمیختند. گاه در یک کیسه نقره سکه زده شده و پول رایج، چند عدد سرب سکه زده شده بود. بازشناسی نقره سکه زده شده از سرب سکه زده شده، کاری بس دشوار بود و هرکس از عهده آن بر نمی آمد. از این روی، کسانی که می خواستند نقد خود را خالص کنند و سکه‌های قلب را از آن خارج سازند، نزد صراف کارآموده می رفتند و کیسه پول خود را در اختیار وی می گذاردند، تا انتقاد کند. وی محتوای کیسه را بررسی می کرد و نقره و سرب را از هم جد می ساخت.

در لغت عرب، صراف سکه‌شناس را منتقد می‌گویند و کار جداسازی او را انتقاد.

و نیز شاعران، برای پالودن و پیراستن شعر خویش از زواید و شناخت عیبه‌ها و کاستیها و ناسره‌های آن، به نزد استاد فن می‌رفتند و از او می‌خواستند شعرشان را مطالعه کند و آن را به بوته نقد بگذارد و سره از ناسره را جدا سازد، تا آن چه به نام خود بر اهل ادب عرضه می‌دارند، مایه زینت آنان باشد، نه موجب شین.

ارزش واقعی هر کار هنری، ذوقی، ادبی و علمی وقتی روشن می‌شود که بدرستی در بوته نقد قرار بگیرد. ناقدان آگاه، دقیق‌اندیش و نکته‌یاب، زوایای آن را بکاوند، سره از ناسره بازشناسند و ارزش آن را روشن سازند.

دکتر عبدالحسین زرین‌کوب در باب فایده، ارزش و اهمیت نقد می‌نویسد:

«اگر انتقاد در میان نباشد، ارزش واقعی آثار هنری معلوم نمی‌گردد. اگر خط سیر ذوق و هنر در هر زمان، معین نشود، به تدریج ادب و هنر گرفتار وقفه و رکود می‌گردد و در پیچ و خم کوره راه تقلید فرو می‌ماند.

اگر در این شهره بازار پر مشتری که گزافه‌گویان، دکان هنر گشوده‌اند و کالای کم‌ارج و بی‌بهای خود را به جویندگان هنر عرضه می‌کنند، صیرفیان هوشیار و نقادان هنرمند نباشند، بی‌هنران یاوه‌درای خرمهره‌های ناچیز را به جای جواهر ثمین قالب می‌زنند و زر مغشوش ناسره‌خویش را به چالاکی و قلابی

زر پاک تمام عیار فرامی نمایند.

منتقد بصیر و بی غرض که از ذوق سرشار و فهم نکته یاب بهره دارد، به مدد علم و منطق، در تهذیب و ترقی هنر، وظیفه مهم و مؤثری را بر عهده می گیرد. قدرت تحلیل و منطق استوار او اجازه نمی دهد که هنر فروشان خودنمای، از شهرت و قبول بی جایی بهره برند و هنرمندان بی ادعا، در ظلمت خمول و زاویه گمنامی بمانند. چنین منتقدی بسا که آن چه را دیده مشتاق تشنگان هنر دریای موج می بیند، نمود سراب جلوه می دهد و بسا آن چه را چشم خسته و فرسوده پژوهندگان، جز بیابان خشک غبارآلود، هیچ نمی یابد پر از امواج لطیف دریا نشان می دهد.

نقد ادبی، ج ۱/ ۲۱-۲۹

پس در خوبی، یا بدی یک اثر هنری، ادبی، علمی و نوشته اجتماعی-سیاسی، دینی و تاریخی، معیار و تراز، پسند و ناپسند این و آن نیست، بلکه معیار خوب و بد و سره و ناسره بودن اثر و نوشته ای، دیدگاه ناقدان دقیق و نکته یاب است.

محمد بن سلام الجُمهی در طبقات الشعراء می نویسد:

«کسی خلف را گفت: وقتی من شعری را بشنوم و بپسندم، دیگر

بدانچه تو و یارانانت در آن گوید التفات نمی کنم.

گفت: اگر درمی بستانی و آن را نیک شمیری و بپسندی، آن گاه

صراف گوید که درم ناسره است، آیا پسند تو برای تو سودی تواند

داشت.» همان/ ۲۸

نقد، جامعه علمی را از رکود به در می آورد و با گرم بودن بازار نقد،

کسانی به میدان می آیند و در عرصه فکر و علم به تلاش می پردازند که اندیشه‌ای ندارند و از دانشی برخوردارند و کم‌مایگان و کسانی که سخنی برای گفتن ندارند و یا برای پر کردن جیب و سودجویانه می‌خواهند وارد عرصه فکر و علم و مسائل فرهنگی شوند، وقتی که ببینند ناقدان آگاه و بصیر، حوزه فکر و علم را به طور دقیق و همه‌سویانه رصد می‌کنند که مباد علف‌های هرز، اندیشه‌های رهن، سست و بی‌بنیاد، خرافه و گمراه‌کننده، اندیشه‌های زلال را گل‌آلود و کدر سازند، بی‌گمان، این عرصه را میدان تاخت و تاز قرار نمی‌دهند و از رصدبانان هوشیار می‌هراسند که هر آن ممکن است دست‌شان رارو کنند و به خاطر جایگاهی که در باروی فرهنگ و فکر دارند، و حرف‌شنوی اهل فرهنگ و فکر از آنان، بازارشان سرد و سرمایه‌شان تباه گردد.

روشن است که در بازار گرم نقد و تلاش پی‌گیرانه سره از ناسره‌شناسان، کسانی بهره‌مند می‌شوند و سود مادی و معنوی می‌برند که نالا، زر و اندیشه بی‌غش و پیراسته را عرضه می‌کنند و سخت‌علاانه‌مندند که آن‌چه را ارائه می‌دهند، از نگاه تیزبین و بوته نقد ناقدان بصیر گذشته باشد که مباد کالای نامرغوب و اندیشه سست و بی‌پایه به نام آنان در بازار تجارت و اندیشه عرضه گردد و مایه بدنامی‌شان بشود.

اهل فکر و اندیشه، نظریه‌پردازان و صاحب‌نظران و عالمان، ناقدان را آینه اندیشه خود می‌دانند و این که هر بامدادان اندیشه خود را در برابر نگاه زلال آنان قرار می‌دهند و یا جریان فکری و فرهنگی جامعه

به گونه ای است که خود به خود، هر فکر و اندیشه ای، از جمله اندیشه آنان، از برابر نگاه دقیق این آینه های بلند می گذرد، بسیار شادمان اند و احساس امنیت خاطر می کنند.

اسلام، برای این که مدینه و جامعه ای که مؤمنان و گروندگان راستین، برابر دستورها، قانونها و احکام اسلامی بنا کرده و بنیان گذارده اند در همه روزگاران، از آفتها و آسیبها به دور باشد، به پیروان خود دستور داده است: اسلام و پایه ها و ارکان آن را دقیق بشناسند، آن گاه که در اثر این شناسایی و آشنایی با آموزه های دینی، عمل به دستورها و آینه ها، صیقل یافتند و چون آینه شدند، آینه یکدیگر باشند و رفتار، کردار و اندیشه و دیدگاه همدیگر را به بوته نقد بگذارند و این عمل مقدس را آنی فرو نگذارند؛ زیرا در این فرایند هم خود صاف و شفاف می شوند و هم دیگران را از کدوری و غبار گرفتگی به در می آورند.

اندیشه آن گاه زلال می شود که آن به آن در آینه ذهن و فکر اهل نقد و نقدگران ماهر و دارای اندیشه های قوی، بازتاب داده شود، تا زشتیها و زیباییهای آن به درستی و روشنی دیده شود. در این سیر و حرکت در پرتو آینه های واقع نما، زندگی حالت واقعی به خود می گیرد و هر چیزی در جای خود قرار می گیرد و هر کسی راه خود را به درستی می تواند بیابد، چون حق و باطل، زشت و زیبا، واقع و غیرواقع، آب و سراب و... درهم آمیخته نیستند که افراد راه از بی راه باز شناسند.

در جامعه ای که اندیشه های سپید و سیاه، رهزن و رهنما، درهم پیامیزد

و نقدگر و صیرفیانی نباشند که اندیشه‌های سپید و زلال را بنمایانند، مردم سردرگم می‌شوند و هرکس به سلیقه خود فکری را برمی‌گزیند. روشن است که در این آشفته بازار، فکریهایی مورد پسند قرار می‌گیرند و مجال طرح می‌یابند که زرق و برق‌شان بیش‌تر است و از پشتوانه تبلیغی قوی‌تری برخوردارند و با اندیشه کوتاه عوام سازگارترند.

البته برای نهادینه شدن انتقاد و انتقادگری در جامعه و به‌بوته نقد گذارده شدن رفتارها و اندیشه‌ها، و اصلاح امور در پرتو این حرکت مقدس و برخوردار شدن از جامعه سالم و اندیشه‌های زلال، راهکارهایی وجود دارد که خردمندان باید بهترینها را بشناسانند و حرکت انتقادگری را به آن سمت هدایت کنند.

الف. فضا سازی لازم. برای شکوفان شدن انتقاد و انتقادگری، معماران فکری جامعه، باید در یک حرکت دقیق و حساب شده و در قالب یک برنامه، جایگاه نقد و پیامدهای خوب، رخشان، دگرگونی آفرین و آثار ماندگار آن را برای یکایک مردمان بنمایانند و چنان بر این مهم پی‌بشارند و به آن اهمیت بدهند، که این احساس به مردم دست بدهد که نقد، انتقاد و انتقادگری، جزء جدایی‌ناپذیر فرهنگ، دانش و اندیشه‌وری است و فرهنگ بی‌بهره از عنصر نقد و انتقادگری، ناقص و بی‌فروغ است.

ب. آمیخته شدن نقد و انتقادگری، به حقیقت‌جویی. اگر گوهر نقد حقیقت‌جویی باشد و انتقادگران و صیرفیان در پی حقیقت به تلاش و تکاپو برخیزند و بر صفحه کاغذ رقم زنند، خیلی زود در دل فرهنگ و اندیشه جا باز می‌کنند و مورد پذیرش اهل نظر قرار می‌گیرند.

یعنی نقدگر اگر حقیقت طلب باشد و حقیقت طلبی در کار او نمود و جلوه داشته باشد و خواننده به روشنی دریابد که هیچ انگیزاننده‌ای نقدگر را، به جز کشف حقیقت، برنینگخته و به حرکت و تکاپو و انداشته است فضای فرهنگی و اندیشه‌ورزی جامعه، فضای سالم خواهد شد و بین نقدگر و خواننده و حتی صاحب اثر، پیوندی ژرف، پدید خواهد آمد.

ج. صحیح و مستدل بودن نقد. نقدگران و صیرفیان، مهم‌ترین نقش را در رواج، نهادینه شدن و جا افتادن نقد دارند. این مهم در صورتی به حقیقت می‌پیوندد که آن چه را ارائه می‌دهند، می‌نویسند و می‌گویند، از اتقان و استدلال دقیق برخوردار باشد و سستی و کژی به باروی نقد آنان راه نیابد که علاقه‌مندان را می‌رماند و خرافه‌پردازان، رواج‌دهندگان اندیشه‌های نادرست و عرضه‌کنندگان آثار سست، بی‌محتوا و به دور از خرد و اصول و مبانی شناخته شده را، جسورتر می‌کند.

د. ادب و احترام به شخصیت افراد، رکن و شالوده نقد است. نقدگران اگر از این ویژگی، در بالاترین سطح برخوردار باشند و فضای نقد را به عطر ادب بیاکنند، نقد و انتقاد دامن می‌گستراند و علاقه‌مندی به نقدگری و انتقاد از اندیشه‌ها و کارکردها، روزافزون می‌شود و هرکسی مشتاق می‌شود به این فضا وارد شود و از عطر دلاویز آن بهره‌برد و اندیشه خود را عطرآگین کند.

در این فضای سرشار از ادب و احترام به شخصیت افراد، کسانی که اندیشه و رفتارشان در بوته نقد قرار می‌گیرد، برافروخته نمی‌شوند و خشمگینانه با انتقادگران برخورد نمی‌کنند و اگر خود ساخته

نباشند و تحمل شان کم باشد، محیط و فضای سرشار از ادب، به آنان جرأت و اجازه واکنش قهرآمیز و ایستادگی و پافشاری روی سخن و اندیشه و رفتار غلط نمی دهد.

هـ. در فضای نقد، کوچکترین برتری جویی، ویرانگر است و فضای عطرآگین و سرشار از ادب و فروتنی را که انسانها و نقدگران والا برخوردار از ویژگیهای ناب انسانی پدید آورده اند، می آلود و غیر درخور تنفس می کند.

نقدگران برتری جو، با گل آلود کردن جویبار زلال نقد، سبب می شوند حنظل کشمکش، نزاع، دشمنی و درگیری بر لب جویبار نقد بروید و رند کند و دامن بگستراند و آبشخوری برای بهره مندی از جویبار نقد ماقی نماند.

امام هادی (ع) درباره زیان بحثهایی که برای برتری جویی و غلبه یکی بر دیگری صورت می بندد، می فرماید:

«المراءُ يُفسدُ الصداقةَ القديمةَ و يُحللُ العُقدةَ الوثيقةَ و أقلُّ ما فيه أن يكون فيه المَغالبةُ و المَغالبةُ أسُّ أسبابِ القَطِيعَةِ.»

بحثهای جدال آمیز، دوستیهای کهن را از بین می برد و پیوندهای استوار را از هم می گسلد. کمترین زیان این بحثها آن است که هر یک از دو طرف بر آن است بر دیگری برتری یابد و پیروز شود و این، خرد، مایه اصلی جدایی است. بحارالانوار، ج ۱۷/۲۱۶

۱. بسیاری از عالمان و مصلحان، مسلمان و غیرمسلمان، غربی و شرقی، از نبود موازنه، هماهنگی و هم بستگی بین مادیات و معنویات، ابراز نگرانی کرده می کنند. از این که عصر جدید، سوار بر ارابه

نباشند و تحمل شان کم باشد، محیط و فضای سرشار از ادب، به آنان جرأت و اجازه واکنش قهرآمیز و ایستادگی و پافشاری روی سخن و اندیشه و رفتار غلط نمی دهد.

هـ. در فضای نقد، کوچک ترین برتری جویی، ویران گراست و فضای عطراگین و سرشار از ادب و فروتنی را که انسانها و نقدگران والا برخوردار از ویژگیهای ناب انسانی پدید آورده اند، می آلود و غیر درخور تنفس می کند.

نقدگران برتری جو، با گل آلود کردن جویبار زلال نقد، سبب می شوند حنظل کشمکش، نزاع، دشمنی و درگیری بر لب جویبار نقد بروید و رشد کند و دامن بگستراند و آبشخوری برای بهره مندی از جویبار نقد باقی نماند.

امام هادی (ع) درباره زیان بحثهایی که برای برتری جویی و غلبه یکی بر دیگری صورت می بندد، می فرماید:

«المراءُ يُفسدُ الصداقةَ القديمةَ و يُحللُ العُقدةَ الوثيقةَ و أقلُّ ما فيه أن يكون فيه المَغالبةُ و المَغالبةُ أسُّ أسبابِ القطيعةِ.»

بحثهای جدال آمیز، دوستیهای کهن را از بین می برد و پیوندهای استوار را از هم می گسلد. کمترین زیان این بحثها آن است که هر یک از دو طرف بر آن است بر دیگری برتری یابد و پیروز شود و این، خود، مایه اصلی جدایی است. بحارالانوار، ج ۱۷/ ۲۱۶

۴. بسیاری از عالمان و مصلحان، مسلمان و غیرمسلمان، غربی و شرقی، از نبود موازنه، هماهنگی و هم بستگی بین مادیات و معنویات، ابراز نگرانی کرده و می کنند. از این که عصر جدید، سوار بر ارابه

تکنولوژی، بدون در نظر گرفتن ارزشها و معنویات و نیازهای روحی و معنوی انسان، به پیش می‌تازد، افق زندگی بشر را تاریک می‌بینند.

شماری از آنان بر این باورند که انسان به دست خود هیولایی به نام ماشین و تکنولوژی ساخته که از مهار آن ناتوان است و دیر یا زود زیر چرخهای آن نابود خواهد شد. اینان، بیش‌تر خطر را در لجام گسیختگی صنعت و تکنولوژی انگاشته و گفته‌اند اگر بشر برای مهار آن تدبیری نیندیشد، همه چیز را به تباهی خواهد کشید.

ارنولد توین بی، مورخ و جامعه‌شناس انگلیسی می‌نویسد:

«قدرت مادی انسان امروزه به چنان درجه‌ای رسیده که می‌تواند این زیست‌کره را غیر قابل سکونت کند و در واقع اگر انسان کره زمین، امروزه برای کنترل جمعیت و غارتی که از راه حرص و طمع تنگ‌بینانه بشر بر زیست‌کره وارد آمده، تلاش و کوشش ننماید، این نتیجه مخرب، در یک دوره قابل پیش‌بینی رخ خواهد داد. از سوی دیگر قدرت مادی انسان در حدی نیست که این زیست‌کره را از فروپاشی نجات داده و همچنان قابل سکونت نگهدارد. چون هر چند زیست‌کره بی‌کران است، ولی خودکفا نیست. کره ارض از طریق بکرزایی تولید حیات نمی‌کند. حیات زیست‌کره از طریق حاصل‌خیزی کره زمین متبلور می‌شود.»

تاریخ تمدن، ترجمه آژند/ ۱۱

همو می‌نویسد:

«کشفیات و اختراعات غربی، نتیجه حمایت و تفکر و اندیشه

بود، ولی تأثیرات آنها بر امور انسانی بسیار مضر و مخرب بود. مثلاً تکنیک جدید هوانوردی غرب، با اختراعات کهن مواد منفجره چین، دست به دست هم داد و دولت متحارب را قادر ساخت تا از هوا بمب بر سر مردم بریزد و استفاده از این اسلحه کور تمایز انسانی بین مبارزه جویان و شهروندان را که با مشکلات زیادی از اواخر قرن هفدهم برقرار شده بود - برهم زد. دو بمب اتمی با نیروی فوق العاده که با شکافتن اتمها تولید شده بود، در کم تر از نیم قرن پس از کشف وجود الکترونها در سال ۱۸۹۷ م. در هیروشیما و ناگازاکی به کار برده شد. « همان/۶۹۸ اما شماری از اندیشه وران و مصلحان، دیدگاهی غیر از دیدگاه توین بی و همفکران او دارند. اینان بر این نظرند آن چه بحران پدید آورده و انسان را در سرایشی جهنم قرار داده، تکنولوژی، کشفیات و اختراعات کاشفان و مخترعان نیست. بلکه درد و الم و رنج و گرفتاری انسان از آن برهه ای آغاز شد که بین علم و ایمان جدایی افتاد. «
خبر تال جامع علوم انسانی

علم و ایمان، هم خانه بودند و زیر یک سقف به سر می بردند و با هم، دوش به دوش، کانون زندگی انسان را گرم نگه می داشتند و زوایای تاریک آن را روشن می کردند و او را راه می نمودند و از گذرگاه های دشوار گذر، گذر می دادند، چرخهای زندگی اش را به سوی سعادت و تعالی به حرکت درمی آوردند. «
پیامبران، درود خدا بر آنان باد، از آن روی برانگیخته شدند که علم و ایمان را با هم به حرکت دریاورند و نگذارند بین آن دو جدایی

بیفتند و انسان از پرواز باز بماند و به مُرداب جهل و یا بی ایمانی گرفتار آید.

علم و ایمان، دو بال انسان و جامعه بشری اند. بشر با این دو بال است که می تواند اوج بگیرد، خود را از بند خاک برهاند و آسمانی شود.

هرگاه یکی از آن دو بال آسیب ببیند، انسان از پرواز به سوی قله های سعادت، مجد و شرف باز می ماند، زمین گیر می شود و طعمه کُرکسها.

انسان غربی وقتی که در پرتو دانش سرچشمه گرفته از وحی، به تکنولوژی دست یافت و پیشرفتهای روزافزون بهره اش گردید و بر

طبیعت چیره شد، پنداشت آن چه بهره اش شده، تنها و تنها در پرتو علم بوده و در این انقلاب بزرگ، ایمان، نقشی نداشته است. در

حالی که اگر سیر دگرگونیها، به بوته بررسی نهاده می شد، چگونگی شکل گیری حرکت علمی، به دقت مطالعه می گردید،

نقش ایمان به روشنی در جای جای این حرکت دیده می شد و این مطلب به دست می آمد که علم و ایمان، چون همه مراحل را با هم

پیموده اند، این چنین شگفتی آفریده اند. شماری از اندیشه وران، تاریخ نگاران و تحلیل گران و نظریه پردازان عصر جدید، این مهم را

نادیده گرفتند و اندیشه شان به کار افتاد تا بنمایانند علم، به تنهایی به این اوج رسیده و دگرگونی شگفت و انقلاب صنعتی را در جهان

پدیدار ساخته است و پس از این نیز، می تواند بدون یاری گرفتن از ایمان و همراه و همگام شدن با آن، به راه خود ادامه بدهد و انسان را

به سر منزل سعادت، روشنایی و آرامش روحی و روانی برساند. از روزی که این اندیشه گسترش یافت و تلاشها برای جدایی علم و

ایمان، به ثمر نشست، انسان دچار بحران معنوی شد و روح و روان اش روی آرامش ندید و درد و اندوه بر سر او آوار شد و گرفتار مُردابی گردید که درآمدن از آن، کار علم نیست و از عهده علم بر نمی آید.

شهید مرتضی مطهری، از جمله اندیشه وران و مصلحانی است که بحران معنوی امروز بشریت را، ناشی از اختراعاتها، کشفیات و تکنولوژی نمی داند، بلکه آن را نشأت گرفته از جدایی علم و ایمان می داند. از این روی، به نقد اندیشه توین بی می پردازد و دیدگاه وی را درباره علت بحران به وجود آمده رد می کند.

شهید، ابتدا دیدگاه توین بی را که در قالب تمثیلی بیان کرده، چنین روایت می کند:

«شاید یک سال پیش بود، مقاله ای در روزنامه اطلاعات خواندم، خیلی خوشم آمد. ترجمه مقاله ای بود از مورخ جامعه شناس بزرگ جهان معاصر: «توین بی».

در این مقاله، به صورت طنز نوشته بود: در کتاب مقدس [که مقصودش عهد عتیق است] آمده است که: وقتی خدا پدر بزرگ ما، آدم را خلق کرد، او را در بهشت قرار داد و تمام نعمتها را در اختیار وی قرار داد و به او گفت: از این همه نعمت استفاده کن. فقط یک شجره ممنوعه بود، گفت: به آن شجره ممنوعه نزدیک نشو که اگر نزدیک شدی، همه اینها سلب می شود.

ولی پدر ما آدم، مرتکب خطای معروف شد، به آن شجره نزدیک گردید و از آن شجره خورد، نتیجه این شد که گفتند: بهشت دیگر جای تو نیست، باید از این جا بیرون بروی. پدر ما آدم را از

بهشت آوردند روی زمین. ابتدا برای آدم و فرزندان او خیلی سخت بود که روی زمین زندگی کنند. چون در این جا مکلف و موظف شدند که با کدیمین و عرق جبین زندگی بکنند. ولی بشر، تدریجاً خودش را با زندگی زمین تطبیق داد و همین زمین را، عملاً، به صورت همان بهشت برای خودش درآورد. از دریاها استفاده کرد، از هوا استفاده کرد، از جنگلها و گیاهها استفاده کرد، از حیوانها استفاده کرد و... کم کم برای فرزندان آدم، بهشت شد این جا.

خطای دوم در بهشت دوم انجام شد که جبراً بشر محکوم است از بهشت دومش هم، که زمین است، بیرون برود. خطای دوم چیست؟ [این را توین بی می گوید. البته من به آن شکلی که او می گوید قبول ندارم. دلیلش را عرض می کنم]

خطای دوم ماشین بود. آیا اجداد و بزرگان ما، در سه-چهار قرن پیش، آن گاه که برای اولین بار ماشین را اختراع کردند و پیش خودشان فکر می کردند بیشترین خدمتها را به بشر کرده اند، می دانستند که وسیله ای اختراع کرده اند که همین وسیله، وسیله بیرون راندن بشر از روی زمین خواهد شد. یعنی بشر دیگر نمی تواند روی زمین زندگی بکند و محکوم به فناست؟

ماشین هم روز به روز رشد می کند و انسان ضعیف می شود، مثل کرم ابریشم و پيله اش. انسان در این پيله خودش مجبور است، آن را می سازد و می سازد تا در درون آن خفه شود.

و متأسفانه اگر پدر ما آدم را از بهشت بیرون کردند، زمینی وجود داشت که بیاید این جا زندگی را از سر بگیرد، ولی اگر از این بهشت دوم بخواهد بیرون برود، محکوم به فنای مطلق است.»

استاد شهید در نقد دیدگاه توین بی می نویسد:

«برخلاف نظریه توین بی، خطای بشر به دست صنعت گران و آن کسی که ماشین بخار را تهیه کرد، صورت نگرفت. خطای بشر، به دست فرانسوسی بیکن و بعد اتباع او انجام شد. آن روزی که گفتند: علم، همه چیز بشر است (سیانتیسم، اصالت علم) حل تمام مشکلات را از علم باید بخواهیم. مگر بشر چندتا دشمن دارد؟ جهل است، بیماری است، فقر است، دلهره و اضطراب است، ظلم است، آز است و...»

مادر تمام بدبخیهای بشر، جهل و نادانی است. به بشر علم و دانش و آگاهی بده، ام‌الامراض را از بین برده‌ای. جهالت که رفت، تمام اینها از بین رفته است.

یک دفعه چنین مسیری برای بشر به وجود آمد.

علم، حقیقت، حقیقت مقدسی است؛ اما علم را از همزاد خودش، که ایمان است، جدا کردند، گفتند: همه کارهایی را هم که در گذشت ایمان می‌کرد، در آینده، علم انجام می‌دهد.

چه تعبیر خوبی: ارد رسول اکرم می‌فرماید:

«الحكمة ضالة المؤمن يطلبها أينما وجدها فهو أحقُّ بها»

حکمت - یعنی عم، دانش، حقیقت - گمشده مؤمن است. آن را هر جا

و نزد هر کسی پیدا کند، می‌گیرد، و او سزاوارتر به آن است.

یعنی جای علم آن خانه‌ای است که ایمان هم آن جا هست. اگر علم در خانه‌ای پا بگذارد که همزادش ایمان، در آن جا وجود نداشته باشد، در خانه خودش نیست...

باری، تمام معجزات را از علم خواستند. یک دشمن انسان ضعف است. علم انسان را قوی می‌کند. راست هم گفتند. علم به انسان قدرت می‌دهد. علم، قدرت است. توانا بود هر که دانا بود؛ اما قدرت در مقابل چه؟ در مقابل طبیعت. علم به دست بیاورید تا بیماری را ریشه کن کنید. حرف حسابی است. علم به دست بیاورید تا با فقر مبارزه کنید. نیمی از آن درست است و نیم دیگر آن نادرست. یعنی با علم می‌شود اقتصاد را توسعه داد، اما فقر که همیشه ناشی از نقص در اقتصاد نیست. علم به دست بیاورید تا بر دلهره‌ها و اضطرابها فائق بشوید. صد درصد اشتباه از آب درآمد. علم نتوانست با دلهره و اضطراب بشر مبارزه کند. علم به دست بیاورید، تا ظلم ریشه کن بشود. برعکس، علم ابزاری شد در دست ظلم. علم به دست بیاورید تا به آز و حرص، یعنی با خودتان مبارزه کنید. این که اصلاً، هیچ به دست نیامد. علم ابزاری شده در دست آزها و حرصها که امروز نتیجه‌اش را داریم می‌بینیم. "فلسفه اخلاق / ۲۴۰-۲۴۲"

۵. سقیفه را گروه انصار بنیان گذاردند و آنان بودند که شتاب ورزیدند و برای به دست گرفتن حکومت و پیش انداختن گروه خود، رویداد بزرگ غدیر را نادیده گرفتند و سخن پیامبر گرامی اسلام (ص) را در نصب جانشین خود نشنیده انگاشتند. پنداشتند با این کار بر قرشیان و

مهاجران پیشی می گیرند و از خطرها و پیشامدهای ناگوار آینده، که پیامبر (ص) درباره آنان پیش بینی کرده بود، جلوگیری می کنند و در دام چنان فتنه هایی گرفتار نمی آیند. اما آن روی سکه را نخوانده بودند که با این حرکت، جانشینی پیامبر (ص) را از مسیر اصلی خود به کژراهه می کشانند و زمینه را برای یک انحراف بزرگ ویران گر و تباهی آفرین آماده می سازند و چراغ فضیلتها را خاموش می کنند، جریان زلال غدیر را از حرکت، باز می دارند و راه را برای رسوخ جاهلیت به رأس هرم جامعه می گشایند. گروه انصار، با این حرکت نسنجیده خود، علی (ع) را از حق خود محروم ساختند و جامعه اسلامی را از پیشروی و رشد و شکوفایی در پرتو قرآن و آشنایی با آموزه های ژرف آن، بازداشتند. زیرا اگر علی (ع) روی کار می آمد و زمام امور را به دست می گرفت، قرآن در جای جای جامعه و بر ذهن و ضمیر مردمان پرتوافکن می شد و سنت جامعه عمل می پوشید و جایی برای جولان اندیشه های جاهلی و فرهنگ جاهلی نمی ماند. شرک دامن برمی چید و توحید دامن می گستراند.

بله، آنان اگر نمی گفتند ما بر حکومت سزاوارتریم و با این پندار در سقیفه گرد نمی آمدند، و منتظر می ماندند تا جسد نازنین پیامبر، شسته، کفن و دفن شود، میدان به دست ناآشنایان به دقیقه های قرآن و سنت نمی افتاد. مدینه النبی رو به تباهی نمی نهاد و جامعه اسلامی از قافله دانش و معنویت واپس نمی ماند و بعدها دست جنایت کاران اموی به روی مسلمانان گشوده نمی شد و جنگهای داخلی، یکی پس از دیگری، زبانه نمی کشید و قهرمانان عرصه توحید، آن چنان

ناجوانمردانه به داس بیداد امویان درو نمی شدند. انصار پنداشتند جانشینی پیامبر (ص) امر ساده‌ای است. فرمانروایی از دنیا رفته و چشم از گیتی فرو بسته و فرمانروای دیگر، به جای او می‌نشیند. فکر نکردند که جانشین پیامبر (ص) عهده‌دار همه وظایف پیامبر است: هدایت مردم، بیان آموزه‌های دین، تفسیر قرآن و سنت، وزاندن نسیم وحی به جانها و روانها، اداره جامعه براساس قرآن و سنت، پیاده کردن دقیق احکام و برنامه‌های اسلام، مبارزه با تحریفها و تأویلهای نادرست، حل و فصل اختلافهای عقیدتی و مرامی.

انصار، کاری کردند که ادامه نهضت بزرگ پیامبر (ص) براساس قرآن و عترت که در حدیث «ثقلین» به آن تأکید شده بود، شکل نگیرد و رهبری مرامی از رهبری سیاسی جدا شود. و کسانی روی کار بیایند که به هیچ روی نمی‌توانستند عهده‌دار رهبری مرامی باشند. زیرا این رهبری، بستگی تام و تمام به این داشت که فرد عهده‌گیرنده این پست، برتری مطلق علمی و تقوایی داشته باشد و در علم تفسیر قرآن و سنت و اجتهاد و استنباط احکام، سرآمد همه صاحب نظران جامعه، یعنی اصحاب - مهاجر و انصار - باشد. چون رهبری مرامی از رهبری سیاسی جدا افتاد، در رأس هرم حکومت کسی قرار نگرفت که هم توان رهبر مرامی را داشته باشد و هم سیاسی را، خلافت کم کم از مسیر خود خارج شد و به ارتجاع گرایید، واپس رفت و کم کم با جاهلیت درآمیخت و از دل آن بنی‌امیه متولد شد. خاندانی که پیامبر (ص) سخت از روی کار آمدن

آنان بیمناک بود. انصار با آن همه جانفشانیهایی که در راه اسلام کرده بودند، در برهه‌ای حساس و سرنوشت ساز، راهی را برگزیدند و دست به کاری زدند که زمینه ساز فساد در خشکی و دریا شد. از امام محمد باقر (ع) روایت شده است:

«فی قوله عزوجل: «ظهر الفساد فی البرّ والبحر بما کسبت ایدی الناس» [الروم / ۴۱] قال: ذاک واللّه حین قالت الانصار: منا امیر و منکم امیر.»
 الفروع من الکافی، ج ۸/ ۵۸، ح ۱۹

در تفسیر فرموده خداوند، بزرگ و شکوه مند: «تباهی در خشکی و دریا، هم بدان چه دستان کسان کرده است، نمودار شده است» فرمود: تباهی امروز، دستاورد انصار مدینه است که گفتند: یک امیر از ما و یک امیر از مهاجرین.

شیطان، در همه حال، در صدد است از زمینه به وجود آمده در وجود افراد، بهره ببرد و گذشته رخشان و زیبای آنان را تباه سازد. شیطان، با کسی که کاری نکرده، در جهاد و دفاعی شرکت نجسته و در راه خدا رنجی نکشیده و به دین خدایاری نرسانده، در برهه حساس و سرنوشت ساز، کاری ندارد. با کسانی کار دارد که اظهار نظر حرکت و موضع گیری شان، ورق را برمی گرداند و گذشته شان را تباه می سازد و خلقی را به گمراهی می کشاند. از این روی حضرت زهرا (س) خطاب به انصار، که پس از مرگ پیامبر (ص) نص و وصیت پیامبر را درباره جانشین خود نادیده گرفتند و به راهی جز راه پیامبر رفتند، و خلافت را از مسیر اصلی خودش به در بردند، می فرماید:

«وَاطَّلَعَ الشَّيْطَانُ مِنْ مَفْرَزِهِ هَاتِفًا بِكُمْ فَالْفَاكِمَ لِدَعْوَتِهِ مُسْتَجِيبِينَ وَ لِلْمَرْءِ

فیه ملاحظین . ثم استنهضکم فوجدکم خفافاً و احمشکم فالفاکم غضاباً
 فوسمتم غیر ابلکم و اوردتم غیر شربکم . هذا والعهد قریب والکلم
 رحیب والجرح لَمَّا یندمل والرسول لَمَّا یُقبر . «

و شیطان از نهانگاه خود سر در آورد و شما را به سوی خود خواند و
 شما را به دعوت خود پذیرا یافت و بر فریش آماده . سپس شما را به
 قیام فراخواند . شما را بسیار چالاک یافت و به هیجان آورد . دید در راه
 او چه خشمناک هستید و در نتیجه ، مرکبی غیر از مرکب خودتان برای
 خود انتخاب کردید و بر چشمه آبی راندید که شما را در آن نصیبی
 نخواهد بود . این شتابزدگیها انجام گرفت . هنوز دیری از رحلت پیامبر
 نگذشته و جراحات درونی ما از فراق رسول خدا (ص) التیام نپذیرفته و
 پیکر پاکش به خاک سپرده نشده است .

شهید سید محمد باقر صدر درباره پیشی گرفتن انصار از دیگران در
 بی توجهی به نصوص خلافت ، می نویسد :

«اما انصار در سبک شمردن نصوص و بی توجهی به آنها ، گوی سبقت
 را از همه مسلمانان ربودند! آن گاه که از خلافت و امارت آنان را بر آن
 داشت که در سقیفه بنی ساعده گرد آیند و مجلس شورایی تشکیل
 دهند ، تا برای یکی از افراد قبیله انصار بیعت بگیرند .

و در نتیجه ، مولای متقیان ، نتوانست در گاه احتجاج به خلافت
 خود ، و ثابت کردن آن را راه نصوص و روایات نبوی ، گواهانی
 از انصار پیدا کند؛ زیرا انصار اگر پس از بیعت ، به درستی آن
 روایات گواهی می دادند ، بی گمان به ضد و نقیض گویی ننگینی
 گرفتار می آمدند .